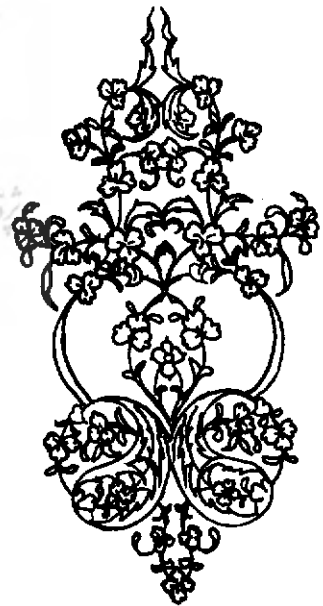


# نگاهی به

# سوی عشق



سالی از رحلت امام بزرگوار (قدس  
الله تعالی نفسه الزکیه) گذشت و خدای تعالی  
آگاهتر است که بر عاشقان و شیفتگان آن  
مَجَلای کمال و جمال چگونه گذشت. و  
ذکر و فکر شوریدگان و والهان او جز بسوی  
او و یاد او نیست.

جز سر کوی توای دوست ندارم جائی  
در سرم نیست بجز خاک درت سودائی<sup>۱</sup>

به یاد بود سالگرد رحلت او و تزیین  
کلام به نام او، سری به سوی عشق می‌زنیم  
و سطری چند از مقام ادبی و صناعت بدیعی او  
عرضه می‌داریم. گر چه بنده بی ادب نیستم  
اما ادیب هم نیستم و اگر چه شعوری دارم اما  
شاعر نیستم. مقام ادبی آن جناب را  
صاحب‌نظران شعر و ادب باید بیان کنند، اما  
باز هم بهانه ایست برای یاد او و تزیین سخن  
به نام او.

به چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام  
دل تو را می‌طلبد دیده تو را می‌جوید

.....  
۱ - شعرهای مقاله بجز بیتی همه از حضرت  
امام (قدس سره) است.

همگان می‌دانند که قلم مبارک او را کرامتی بود که ساحران سخن و نویسندگان پرتوان را عاجز و ناتوان کرده بود. درد آرام و مطمئن او آتش فشانی از غوغا و اقیانوسی از التهاب نهفته بود که هر که دلی چون دریا پر از درد و رنج و رمز و راز و سوز و ساز داشت در او غرقه و فانی بود. روشن است که شخصیت حضرت امام باید از ابعاد مختلفی مورد نظر علما و محققان، مؤلفان و مصنفان، فقها و فلاسفه، تشنگان و رهروان وادی عرفان و معرفت و ادب و هنر اسلامی واقع گردد و هر کس به فراخور خویش در بعدی از ابعاد شخصیت آن فقید عظیم سخن گوید. و چون مجالی گسترده نیست اکنون چند سطری در مقام ادبی ایشان با اعتدال از اینکه، کار چون منی نیست.

اوزانی را که حضرت امام در غزلیات خود انتخاب نموده‌اند بسیار آرام و موزون و نشانگر آرامش روحی آن جناب می‌باشد، اوزان سنگین و پرتکلف را انتخاب ننموده است. در آن اوزان موزون و مطبوع و غزلیات بسیار دلنشین عرفانی، اشکباری سحرگهان و سوز و گدازهای نیمه شبیان وصال را جای داده است. سلامت و آرامش ایمان و طمأنینه و سکینه سیر و سلوک الهی که برخاسته از منابع عصمت و وحی است از آن غزلیات پیدا و تراوشگر است و چون آفتاب روشن است که سوی عشق و غیر آن، قطره‌های جان‌بخشی از اقیانوس ذوق و عرفان مثبت است که تشنگان و شیفندگان وادی عرفان و سلوک و ادب و هنر را، جانی تازه و روانی شاداب می‌بخشد.

بر اساتید فنّ پیداست که بحر رمل و ازاحیف آن، آهنگی دلنشین دارند که بر شور و حال شاعر و شنونده می‌افزاید. موسیقی دلنواز غزلیات، چون جویباری در خلوت دل به صاحب‌دلان آرامش می‌بخشد. قالبی است که کلمات زیبا، تعییرات عرفانی و پیامهای پرسوز و گداز او را در خود جای داده است. پیام و عرفانی که ناشی از انس همیشگی با قرآن کریم و احادیث و آهنگ خوش و دلنواز و جانگداز قرائت آنها در نیم شبان بوده است.

گویند تفکر یک روحانی معتبد و زاهد با غزالسرای غزلهای ناب عاشقانه چندان جور نیست، آیا چنین است؟ به کومه فکری اینان بدین دو بیت از آن جناب بنگرید:

دگه زهد ببندید در این فصل طرب      که به گوش دل ما نغمه تار آمده باز

و

گر ببارد ابر رحمت باده روزی جای آب      دشتهای سرمست گردد چهره‌ها گلگون شود

\*\*\*

۳ — باده عشق، ص ۴۵.

۲ — باده عشق، ص ۲۹.

گر از سبوی عشق دهد بار جرعه‌ای  
مستانه جان ز خرقه‌ هستی در آورم  
مجموعه سبوی عشق، باغ همیشه خرم سایه ساری است که تشنگان کویر  
زندگی را زلال چشمه ساران می‌بخشد. سایه بانی است که خداجویان را از رنج و مرارت  
تکاپوی زندگی نجات می‌دهد، شرابی زلال و اندیشه سوزاست که آتش هوا و هوسهای  
نفسهای وامانده و سرکش را خاموش می‌کند.

موسیقی و آهنگ دلنشینی دارد که دلها را تسکین داده و اندیشه را به ضیافت  
پاکی می‌برد. طالبان حق و حقیقت را دستگیری نموده تا از حجابهای دنیوی بدر آیند،  
چراغ هدایتی است تا آدمی را از شبهای ظلمانی نفس، خودبینی، خودپرستی و حیرانی  
نجات دهد.

بگذر از خویش اگر عاشق و دلباخته‌ای  
که میان تو و او جز تو کسی حایل نیست  
اکثر غزلها، دارای حسن مطلع می‌باشد که شعر با الفاظی نیکو و روشن و  
خوشایند آغاز می‌شود تا خواننده با شوق، باقی شعر را بخواند یا بشنود همانطور که دارای  
حسن ختام نیز می‌باشد که پایان شعر با عباراتی دلنشین آراسته گردد تا اثر خوشایند آن در  
خواننده و شنونده بر جای ماند.

ابیات غزلیات سبوی عشق، همگی دارای صنعتی از صنایع بدیعه است و  
بجاست که به بعضی از آنها اشاره مختصری شود:

### غزل خلوت مستان

#### بیت اول

در حلقه درویش ندیدیم صفائی  
در صومعه از او نشنیدیم ندائی  
دارای صنعت التفات از صنایع معنوی بدیع می‌باشد که در مصرعی سخن تمام  
است و مصرع دوم هر چند که خود مستقل است اما طوری مربوط به مصرع قبل شده که  
موجب حسن کلام گشته است.

#### بیت دوم

در مدرسه از دوست نخواندیم کتابی  
در مأذنه از یار ندیدیم صدائی  
شاید بین «مدرسه» و «کتاب»، صنعت مراعات التظیر و در «مأذنه» و  
«صدا» و «مأذنه» و «مدرسه»، سجع متوازن باشد.

#### بیت سوم

در جمع کتب هیچ حجابی ندریدیم  
در درس صحف راه نبردیم به جائی  
«کُتُب» و «صُحُف» دارای سجع متوازن هستند.

دربتکده عمری به بطالت گذرانندیم  
«دوائی» و «دائی» دارای صنعت جناس زاید است. جناسی که در آن یکی از دو متجانس حرفی زیاده بر دیگری داشته باشد.

بیت ششم

این ما و منی جمله ز عقل است و عقال است در خلوت مستان نه منی هست و نه مائی  
«عقل» و «عقال» نیز دارای صنعت جناس زاید است که ذکر شد. ضمناً  
«من» و «ما» دارای صنعت مراعات النظیر می باشد که در نظم و نثر، کلماتی نظیر و  
مناسب هم بیاورند که در معنی با هم از لحاظ جنس یا مشابهت یا تضمین و ملازمت  
متناسب باشند. از لحاظ همجنس بودن مثل گل، لاله، ریحان؛ آفتاب، ماه، ستاره؛ از  
جهت مشابهت مانند چشم، نرگس؛ قد، سرو؛ از لحاظ تضمین و ملازمت چون تیر،  
کمان؛ لیلی و مجنون؛ شمع و پروانه و مانند اینها:

غزل دوم: مستی عاشق

بیت اول

دل که آشفته روی تو نباشد دل نیست آن که دیوانه خال تو نشد عاقل نیست  
بیت در قافیه دوم دارای صنعت بدیعی ارضاد و تسهیم می تواند باشد بدین معنی  
که ترتیب اجزاء جمله طوری باشد که وقتی شنونده صاحب ذوق، یک قسمت آن را  
بشنود، دریابد که بعدش چه تواند بود که با توجه به قافیه مصرع اول (دل نیست) اگر  
مصرع دوم را تا کلمه «نشد» بخوانیم صاحب ذوق می داند که مصرع با «عاقل نیست»  
تمام می شود.

و نیز مصرع دوم می تواند دارای تصویر «پارادوکسی» باشد که در اصطلاح بدین  
صورت است که چیزی را در ضد آن می توان پیدا کرد، یعنی ذکر یک کلمه در انتقال به  
معنای دیگر اثربخش باشد. مثلاً در این مورد «عاقل بودن» در این است که شخص  
دیوانه خال تو باشد.

بیت سوم

عشق روی نو در این بادیه افکند مرا چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست  
در اینجا «عشق» بوسیله عبارات، دارای صنعت تشخیص شده بدین صورت که  
اگر برای شبی یا مفهومی قائل به حرکات و اعمالی شویم که به اعتبار آن اعمال و

حرکات، شیء و یا مفهوم را به موجود زنده ای تبدیل کرده باشیم آن را صنعت «تشخیص» یا «زنده پنداری» و یا «جان بخشی» گویند و در اینجا به اعتبار فعل «در بادیه افکندن»، «عشق روی» دارای حیات شده است.

بیت چهارم

بگذر از خویش اگر عاشق و دل‌باخته ای  
که میان تو و او جز تو کسی حائل نیست  
«خویش، تو، او» در اینجا دارای صنعت مراعات النظیر می‌باشند

بیت پنجم

ره رو عشقی اگر، خرقه و سجاده فکن  
که بجز عشق، ترا رهرو این منزل نیست  
«ره رو» و «رهرو» دارای جناس مفروق است، که لفظ مرکب با دیگری در تلفظ یکسان و در نوشتن و کتابت مختلف باشد مانند: «دل برداشتن» و «دلبرداشتن».

بیت ششم

برخم طرّه او چنگ زخم چنگ زنان  
که جز این، حاصل دیوانه لایعقل نیست  
«چنگ» و «چنگ» تشکیل جناس تام می‌دهند یعنی الفاظ متجانس در نوشتن و گفتن یکی ولی در معنی مختلف است چون گور و گور.

بیت هفتم

علم و عرفان به خرابات ندارد راهی  
که به منزلگه عشاق ره باطل نیست  
«علم» و «عرفان» در اینجا مطابقه است.

غزل سوم: محفل زندان

بیت سوم

سر نهم بر قدمش بوسه زنان تا دم مرگ  
مست تا صبح قیامت ز سیبوش باشم  
«سر» و «قدم» مطابقه است.

بیت چهارم

همچو پروانه بسوزم بر شمعش همه عمر  
محو چون می‌زده در روی نکویش باشم  
«پروانه» و «شمع» مراعات النظیر هستند.

بیت ششم

یوسفم گرنزند بر سر بالینم سر  
همچو یعقوب دل آشفته مویش باشم  
«سر» در «سر بالینم» و «سر» در آخر مصرع اول جناس تام است و نیز «یوسف و یعقوب» مراعات النظیر است و هم صنعت تلمیح می‌باشد که گوینده در ضمن کلام به داستانی یا مثلی و یا آیه و حدیثی معروف، اشاره کند.

## غزل چهارم: غمزه دوست

بیت اول

جز سر کوی تو ای دوست ندارم جائی در سرم نیست بجز خاک درت سودائی  
«سر» در «سرکوی» و «سر» در «سرم» جناس تام و «کوی، در، خاک»  
«مراعات النظیر» می‌باشد ضمناً «در»، «در سرم» و «در»، «خاک در» هم، جناس تام  
هستند.

بیت دوم

بر در میکده و بتکده و مسجد و دیر سجده آم که تو شاید نظری بنمائی  
بیت دارای صنعت سیاقه الأعداد است و آن این است که گوینده به طوری در  
پی اسمهای متعددی را در شعر قرار دهد و آنگاه برای هر یک به طور جداگانه و یا برای  
مجموع آنها، وصف یا حکمی آورد.

بیت پنجم

نیستم نیست که هستی همه در نیستی است هیچم و هیچ که در هیچ نظر فرمائی  
«هستی و نیستی» مطابقه است ضمناً تکرار «نیست» ها و «هیچ» ها، ایجاد نوا  
و موسیقی در کلام می‌کند.

بیت هفتم

عاکف درگه آن پرده نشینم شب و روز تا به یک غمزه او قطره شود دریائی  
«شب و روز» مطابقه و «قطره و دریا» به اعتباری مراعات النظیر و به اعتباری مطابقه  
می‌باشد.

## غزل پنجم: چشم بیمار

بیت اول

من به حال لب ت ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم  
«خال و لب» را می‌توان مراعات النظیر خواند و دو «بیمار» را نیز به اعتبار  
اینکه منظور از چشم بیمار، حالت خماری آن است جناس تام دانست.

بیت دوم

فارغ از خود شدم و کوس انا الحق بزدم همچو منصور خریدار سردار شدم  
«انا الحق، منصور، دار» تلمیح است که ذکر شد (یعنی اشاره به داستانی، یا  
حدیثی، مثلی یا آیه‌ای) «خریدار» و «سردار» تسجیع است. تسجیع آن است که سخن

را با سجع که نوعی قافیه است بیاورند و سجع متوازی آن است که کلمات در وزن و حرف رَوّی (آخرین حروف دو قافیه) هر دو مطابق باشد.

بیت سوم

غم دلدار فکننده است به جانم شری      که به جان آمدم و شهرة بازار شدم  
«غم» در این جا از صنعت تشخیص می‌تواند برخوردار باشد. (سابقاً عرض شد که به معنای زنده‌پنداری و جان بخشی است).

«به جان» در «به جانم شری» و «به جان» در مصرع دوم جناس مفروق است که ذکر شد.

بیت ششم

واعظ شهر که از بسند خود آزارم داد      از دم رند می‌آلوده مددکار شدم  
«واعظ و رند» مطابقه و نیز «آزار» و «کار» سجع متوازی هستند.

غزل ششم: دریای فنا

بیت اول

کاش روزی به سر کوی توأم منزل بود      که در آن شادی و اندوه مراد دل بود  
«شادی» و «اندوه» مطابقه است.

بیت سوم

دوش کز هجر تو دل حالت ظلمتگده داشت      یاد تو شمع فروزنده آن محفل بود  
«ظلمت» و «فروزنده» به اعتباری مطابقه است.

بیت چهارم

آن که بشکست همه قید، ظلم است و جهول      آن که از خویش و همه کون و مکان غافل بود  
«ظلم» و «جهول» تنها به اعتبار وزن «فعل» قرینه بوده ولی در آخرین حروف دو قافیه یا سجع، مختلف هستند که سجع متوازن می‌باشند و تأثیر در موسیقی کلام می‌گذارند. و نیز «کون و مکان» دارای صنعت اشتقاق از فروع جناس می‌باشد که در نظم و نثر، الفاظی بیاورند که حروف آنها متجانس و به یکدیگر شبیه باشد، خواه از یک ریشه مشتق شوند و خواه مانند کون و مکان از یک ماده مشتق نباشد و در ظاهر توهم اشتقاق کنند. البته اگر مکان را بر وزن فعال از «مکن» مشتق بدانیم ولی اگر وزن مفعول از «کون» باشد (همانطور که معهود و ظاهر است) اشتقاق هر دو از یک ماده است و در هر دو صورت خالی از صنعت اشتقاق نیست.

بیت هفتم

عاشق از شوق به دریای فنا غوطه وراست  
بی خبر آن که به ظلمتکده ساحل بود  
«دریا» و «ساحل» مطابقه است.

بیت هشتم

چون به عشق آمدم از حوزه عرفان دیدم  
آنچه خواندیدم و شنیدیم همه باطل بود  
«عشق» و «عرفان» و شاید هم «دیدم، خواندیدم، شنیدیم» مراعات النظیر باشد.

غزل هفتم: جامه دران

بیت اول

من خواستار جام می ازدست دلبرم  
این رازیا که گویم و این غم کجا برم  
«دلبرم» و «برم» جناس زاید یا مدبّل است چون در آخر یکی از متجانسین، یک حرف زیادت است.

بیت دوم

جان باختم به حسرت دیدار روی دوست  
پروانه دور شمعم و اسپند آذرم  
«پروانه و شمع» و «اسپند و آذر» مراعات النظیر هستند.

بیت پنجم

پیرم ولی به گوشه چشمی جوان شوم  
لطفی که از سراجة آفاق بگذرم  
«پیر و جوان» مطابقه است.

غزل حسن ختام

بیت دوم

از آن می ریزد در جامم که جانم را فنا سازد  
برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دامم را  
«فنا و هستی» مطابقه است.

بیت سوم

از آن می ده که جانم را ز قید خودرها سازد  
به خود گیرد زمامم را فروریزد مقامم را  
«زمام و مقام» دارای صنعت سجع متوازی است.

بیت چهارم

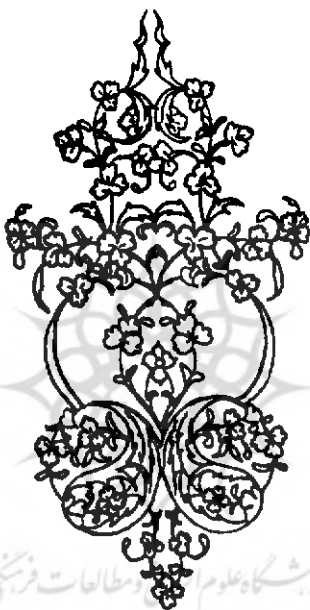
از آن می ده که در خلوتگه زندان بی حرمت  
به هم کوبد سجودم را به هم ریزد قیامم را  
«کوبد و ریزد» به اعتباری سجع متوازن و «سجود و قیام» مراعات النظیر است.

سختی به اجمال رفت هر بیستی از سبوی عشق و باده عشق و غیر آن، همگی

بقیه در صفحه ۱۵۹



- ..... (ش ۲ ص ۱۴۶)، (ش ۳ ص ۹۲)، (ش ۴۶).  
 ۵ ص ۱۶۵)، (ش ۸ ص ۱۷۲).  
 ۲ — نجومی، سید مرتضی  
 فرزند کعبه..... (ش ۱ ص ۱۲۹).  
 ۳ — نوری، حسین  
 کتابی که نیمی از علم فقه است..... (ش ۱  
 ص ۷۴).  
 نگاه‌ها به سبوی عشق..... (ش ۱۲ ص  
 ص ۵۸).



بقیه از صفحه ۵۳

دارای صنعت بدیعی می‌باشند. *ژورنال جامع علوم انسانی*  
 همانطور که در سابق عرض شد غزلها با حسن ختام پایان می‌پذیرد و به همین  
 مناسبت ختم کلام را آخرین بیت غزل حسن ختام که ختم و ختام نیز در آن دارای  
 صنعت اشتقاق است به ختام می‌بریم.  
 به ساغر ختم کردم این عدم اندر عدم نامه      به پیر صومعه برگوبین حسن ختامم را  
 سخن به دراز انکشد با شعری از خود او این مکتوب را پایان دهیم:  
 پاره کن دفتر و بشکن قلم و دم در بند  
 که کسی نیست که سرگشته و حیرانم نیست